

خاطرات ناصرالدین شاه قاجار در سفر به قم*

[شوال ۱۲۸۴ هـ. ق.]

فاطمه قاضیها

می‌گذرد، برف هیچ در جلگه نیست و الی حال به جلگه ابداء برف نیامده است. اما کوهها برمایه و برف است. در رمضان باران شدیدی آمد. امین خلوت (۱۲)، ادیب الملک (۱۳)، پسر امین خلوت، پسرهای امین الدوله (۱۴)، عرفانچی (۱۵)، اعتمادالسلطنه (۱۶)، محقق، آقا علی آوردند.

امروز هوا بسیار آرام و خوب است. میرزا نظام هم بود، سیاحی (۱۷)، علیرضاخان، عکاس باشی (۱۸) و غیره آوردند. بعد از ناهار سوار شده رفتم، از تقی آباد و فیروز آباد گذشته رفتم چال طرخان، محمدحسین خان قاجار، نوری با محمد حسین خان آمدند.

بالای ده چادر زده بودند، حکیم نظر علی ماشاءالله دم سراپرده بود، مثل بلبل حرف می‌زد. امین الملک (۱۹) هم بود. جای خورده، گربه‌ها آمدند، بیری خان، کفی خان [او] کوفته. گنجشک، غازالان (۲۰) زده بودم، دادم خوردند. تیور میرزا پیدا شد.

عصری حرم آمدند. بنفشه زیادی در این بابویه جیده بودند، دادند به ما.

از حرم کسانی که آمده‌اند. از این فرار است. انیس الدوله، تاج الدوله، شمس الدوله، شیرازی کوچک، عایشه، معصومه، کرد کوچک، فشنندی، نوش آفرین، زعفران باجی، زبیده، تاج گل، اقول بکه، خان سلطان، حورشید، زن عمور مریخی هم آمده‌اند.

غلام بچه‌ها: چرتی (۲۱)، ملیجک، باشی کوچک، کاشی، جعفر علی خان.

خواجه‌ها: آقا سلیمان، آقا عبیر، حاجی فیروز، آقا علی، آقا محراب، آقا کوچک.

قراول فوج دو است، آجودان باشی هست. صادق خان

الحمد لله تعالی ماه رمضان را در کمال خوبی و خوشی و صحت مزاج گذرانده، روزه را تماماً گرفته، قرآن ختم شد. به همه جهت (۱) خوش گذشت.

بعد از انقضای رمضان برای رفع کسالت روزه و توقف یک ماهه شهر لازم شد سفر و گردش مختصری بشود.

روز چهارشنبه (۲) سیم شوال (۳)

به عزم شکار [در] آمیله (۴) و زیارت حضرت معصومه علیها سلام از تهران (۵) صبح زود سوار شدم، اما رفتن قم را در تهران بروز نداده در علی آباد حکم شد.

خلاصه رخت پوشیده از در کوچه شمس العماره سوار شدیم، ولیعهد و قائم مقام (۶) در ادبوانخانه بودند، صحبتی شد. بعد سوار شدم. اغلب نوکرها در رکاب بودند، از کوچه سواره رفتیم، از توی باغ لاله زار گذشته از راه بالای نگارستان رفتم سرجاده (۷) قنات سرداری. سردار کل (۸)، ساعدالملک (۹) همه صاحب منصبهای توپخانه، افواج سواره و غیره بودند. توپچی، افواج تازه، کهنه صف کشیده بودند، همه را دیدیم، جمعیت زیادی بود، از هر قبیل، از افواج و غیره گذشته باز با سردار و قائم مقام صحبت کردیم. ولیعهد و قائم مقام مرخص شدند فردا به آذربایجان می‌روند. فرهاد میرزا (۱۰) هم دیروز مرخص شد برود کردستان. [به] اقامت مقام [و] سردار گفتیم بروند، ما ماندیم.

امین نظام (۱۱)، رحمت الله خان آمدند. امین نظام مرخص شد برود آذربایجان.

رفتم، از نجف آباد گذشته بالای ده غدیر، آب جمع شده بوده ناهار افتادیم. قائم مقام آنجا پیدا شد، پاره ای حرفها داشت، فرمان قهرست آورد، نوشتم، مرخص شد، رفت. ناهاری به اشها الحمد لله خورده شد. حالا دوماه به عید نوروز مانده است، هراها خوش

کشیکچی باشی از عقب آمد. ساری اصلان از عقب آمد. عباسقلی خان لاریجانی در رکاب است، شاهرابی (۲۲) بزرگ هست. خان نایب پسر امیر خور، امیر خور هم بنا هست بیاید. ابراهیم خان نایب، حاج محمدقلی هستند. آقا ابراهیم، آقا یوسف، آقاداتی و غیره هستند. قهوه چی باشی هست. در رمضان عروسی کرده، دختر میرزا زین العابدین سنگ انکتاب را گرفته است.

شب، بیرون بعد از شام فرق شد، بعد خوابیدیم. Unchi (۲۳)...

روز پنجشنبه ۴ [شوال]

باید به حلی آباد دیرالک (۲۴) برویم.

صبح از خواب برخاسته (۲۵) رفتیم حمام، بعد سوار شده رانندیم، به کالسکه نشستم، راهش بد نیست، از قلعه کوچکی است. مزرعه همین چنان طرخان است، تا از دو سویه ده میرزا شفیع مستوفی مرحوم و قشلاق شاهسون فوت بگلوها گذشتیم، راه به علت هرز آنها بد بود و نهر داشت، اما ساخته بودند. حسین مرکن یک آهنی ماده در ماهور زده آورده بود، نصرالله سفاهت می کرد، ترمستانی (۲۶) به غازی الاق می انداخت.

بعد به ناهار افتادیم. حکیم ظولوزون، تیمور میرزا بودند، همه بیستخده تنه هم بودند حسین خان هم پیدا شد، شفقار (۲۷) و لاجینها و اهل بیوند، ماشا گردیم نصرالله بالابان خودش را طلبیده، دهل باز می زد، داد می زد، سفاهت غریبی می کرد.

آقا وجیه هم آمده است. محمد رحیم خان ترهم بوده، میرشکار با اتباع هستند.

بعد باز سوار کالسکه شده رانندیم، هوا بسیار خوب بود، اما راه خوبی دور است، بیلوی دست راست ده قنبر آباد خالصه اتیس الدوله، آقامحمد حسن مرحوم، حصار آباد حاجی محمد عینی شاهزاده عبدالعظمی و غیره بود، سر راه هم حسین آباد حاجی محمد علی بود، این طرف رودخانه از رودخانه گذشته آب زیادی داشت، رفتیم منزل دیرالملک اطلاق ساخته است، سفیدکاری، بخاری داشت، شرسی و غیره چیده بودند، خود دیر هم بود، بنا شد از میله از شاه الله برویم قم، پسر امیر خور (۲۸) را حکم شد برود صبح قم.

شب بعد از شام قرق (۲۹) شد، امیر خور آمد، محمد علی خان آمده است، می گفتند علاء الدوله (۳۰) هم آمده است.

حاجی، حکیم و غیره قدری خواندند، دو نفر خواننده های والده شاه راه توری آورده بود می خواندند، بعد رفتیم خوابیدیم. Enla...

منک آرا، محمد تقی میرزا، ابراهیم چرتی، ابوالحسن خان، میرزا علی خان، صاحب جمع آمده اند.

امروز ابراهیم خان نایب اسب خال دار ترکمانی را سوار بود، اسبی گریخته بود، عقب کرد بگیرد، از اسب پرزور خورد زمین. الحمد لله عیبی نکرد.

روز جمعه ۵ [شوال]

امروز باید رفت مسینه، صبح رفتیم حمام، سرد بود، خینی ایستاده به زحمت گرم شد، بعد از حمام رخت پوشیده سوار شدیم. با امیر خور و غیره (او انسجی باشی صحبت کنان رفتیم. اقامتتونی چناه زیادی می کند، پر زور کار می کردند می خواهد از آب کرج به دیر برود آبادی کند. سواره ها را مرخص کرده در دامنه ماهور میاه پره نهشته ناهار خوردیم، میرزا نظام و دکتر بخت کردند، ختدیدیم، افشار بیگ هم آمده بود.

بعد از ناهار اغلب سواره ها را مرخص کرده خودمان با تفنگدارها، آقا گستر خان، فخرمان خان و غیره میرشکار و اتباع، رحمت الله خان، فتحمنی خان، سیاهی، آقا وجیه، محقق، عرفانچی، صوجول خان، حسین خان، ماشاء الله خان، میرزا عبدالله، عباسقلی خان لاریجانی رفتیم.

خلاصه رسیدیم به صحرا، آهنی زیادی دسته دسته از اطراف می دیدند، چهار پنج دفعه دماغ آهو گرفتیم، بسیار خسته شدم، یک تکه بزرگی را زخم کاری زدیم رفت نیفتاد. بعد باز دماغ گرفته چیزی نشد. بعد نزدیک اردو به دسته آهنی رسیدیم، تنها بودم، دماغ گرفته آهو آمد، یک میش سرگل رازدم، جابه جا خوابید. بعد کالسکه آوردند رفتیم نوبی کالسکه باد سردی می آمد، عرق کرده بودم، جای، پرتقال خورده شد، آشی آمد، تکه آهنی زده بود، ولی هم دو عدد زده بود، رحمت الله یک عدد، صادق دو عدد.

بعد قره خان غلام آمد، میرشکار زحسی ما را خوابانده (۳۱) است، سوار کالسکه شده رانندیم، رسیدیم به میرشکار، گفت آهو اینجا خوابیده بود، حالا بر حاسنه زد به آب مرداب، رفت آن طرف نوبی نی ها، دو پیاده با یک نازی فرستاده بود، می کشید به کار، از نوبی نی ها آهو در آمد، نازی چسبید کله کم ها گرفته زنده آوردند سرش را بریدیم، همان تکه زحسی ما بود، بسیار خوشحالی شدم.

آمدیم منزل، قره جادر سرداری را زده بودند، بسیار خوب بود، بعد از شام فرق شد، مردانه شد، بعد خوابیدیم. الحمد لله. Mesumeh...

روز شنبه ۶ [شوال]

صبح رفتیم حمام، بعد ناهار را منزل خورده بعد از ناهار سوار شدیم از رودخانه گذشتیم رویه طرف دامنه ۱۲ امام. از آب که گذشتیم از عقب سواره ها که می گذشتند فرو می رفتند به آب، ماشاء الله خان نوبی آب افتاد، سه چهار نفر دیگر افتادند، محمد تقی میرزا هم همراه بود، علی رضا خان می گفت اسب محمد تقی میرزا می خورد توی صحرا خوابید، محمد تقی میرزا زمین خورد، بسیار خفیف شد.

علاوه تیمور میرزا و میرا خور، محمد رحیم خان، میرشکار و غیره و غیره، هاشم، بودند.

امروز از دو آب دیگر گذشتیم، در صحرا درنا بود، تیمور میرزا هر چه میاه چشم انداخت نمی گرفت، می گفت قره قوش آسکان است، قوشها می ترسند.

در صحرا نوری نیزارهای کوچک و لشابه (۳۲) اردک، غاز، (۳۳) حفار (۳۴) سفید و غیره زیاده از حد بود. چیزی نزدیم نيمور میرزا بعد تنهارفت برای درنا، یکی گرفته بود زنده آورد منزل. عصر بلندی بود، به منزل برگشیم، شب بعد از شام مردانه شد. محقق روزنامه سفر عثبات علی رضاخان را می خواند، محمدعلی خان بود، بسیار خندیدیم. بعد خوابیدیم.

روز یکشنبه [۷ شوال]:

صبح از خواب برخاسته ناهار را در منزل خوردیم. دبیرالملک، نسجی باشی را خواستیم، قرار راه قم را دادیم که برویم در از آنجا به حوض سلطان. پسر امیرآخور از قم نوشته بود که راه کاج و قمرود بد است.

بعد از ناهار سوار شدیم، میرشکار طایفه زرگر را چون به فرق سیاه برده مال سردار بودند، سوار و جمعیت فرستاده چاپیده بود، گوسفند، شتر و غیره آورده بود، گفتم امواتشان را پس بدهند، چوب بخورند، به سرداری رحمت الله این کار را کرده بود.

خلاصه رفتیم سیاه برده. حکیم طولوزون (۳۵) هم بود، همه جا عقب سر من اسب می ناخت. کاظم خان و عبدالقادرخان و پسر مظفرالدوله هم دیده شدند. هاشم خان، رحمت الله خان، محمدرحیم خان، نیمور میرزا، محمدتقی میرزا، علیرضاخان، محمدعلی خان، علی کچل و غیره و غیره بودند.

آهو امروز کم دیدم، دو سه سر گرفتیم از آهو، چند تیر خوب انداختیم نخورد. آخر یک دسته آمده، اسب انداخته ترسیدیم. انداختیم چیزی نیتاد.

قدری که راه رفتیم از دور پسر ابراهیم خان پیدا شد، اسبش هم گریخته بود، آهوئی تر پارسانه بغلش بود، معلوم شد، زحمتی حلالی من است، رفته بود قدری جلو خوابیده بود، پسر ابراهیم خان گرفته بود آورد بسیار ذوق کردیم.

میرزا نظام (۳۶) امروز به سیاه کوه برای جستجوی معدن می رود، بعد به کالسکه نشسته آمدیم منزل. حاجی حیدر ریش، زلف زد، امروز هم یک درنا پسر تیمور میرزا گرفته بود، یک تکه آهو هم پسر مظفرالدوله آورد. سیاچی می گفت تازی من یک آهو گرفت، یک شترسواری، به ضرب چماق از من گرفت برد، یک تکه آهوئی که دستش تکه بود یکی از جنودارهای ما آورده بود، گویا زخمی من بوده است.

شب بعد از شام مردانه شد، پیشخدمتها آمدند، حکیم آمد، روزنامه خواند. بعد خوابیدیم Nuch [نوش آفرین ...]

روز دوشنبه [۸ شوال]:

صبح از خواب برخاسته رفتیم حمام سرتن شوری. حاجی حیدر، ملک محمد بودند. بعد از استحمام بیرون آمده ناهار خورده، بعد از ناهار سوار شدم. از آب رودخانه گذشته رو به طرف اردک زارها رفتیم. در راه باناصرالملک (۳۷) صحبت کردم، گازی

داشتیم، گفتم، امیرآخور و فوش دارها رفتند به ۱۲ امام. ما رفتیم از سیاه چادرها گذشته، میرشکار آمد، پیاده فرستاده بود، اردکها را برانند، ما هم پیاده شده از تهرها و آبها که راهش را ساخته بودند گذشته وسط جنگلها و آبها کمه ساخته بودند، از سی بد ساخته بودند. سرش باز بوده تنگ، هم بود. من، میرشکار، محمدرحیم خان، سیاچی، آقاوجیه، آقا گسترخان، خیلی توی کمه نشستیم. در این بین باد و باران شدید می آمد، تنگها را تر کرد، رختها تر شد، در این بین اردک، زیادی می آمد، از بالای سر می گذشت اما روی کمه باز بود، ما را می دیدند، کج می رفتند، بغار دو ساعت ماندیم، پیاده ها می می رفتند، می پرانند، بافتنگهای ته پر می انداختیم، سه عدد اردک روی هوا زدم، دو تارایک تریک ماده با یک تیر روی هوا زدم، هر دو افتادند. خوب زدم، دو تریاشل باش، یک ماده. بعد آفتاب شد. آمدیم آفتابگردان، جای خورده رفتیم منزل. و صاف مصاف امروز ملاحظه شد، اما مجال حرف و فضولی نکرد، مانده است به فردا، سیاچی یک تازی از برادر رجب به زور گرفته، گریخت منزل، فرستادم بگیرند پس بدهند، بدهند به برادر رجب.

عصری آمدیم منزل. باد سردی می آمد، قرف شد. زنها آمدند، گفتند در شهر دردی به خان انیس الدوله رفته است، او فانیم نفع شد. دستخط به حاجی اغایوسف و والده شاه نوشم.

پسر ادب الملک آمده بود با گنوری باد کرده دستمال بسته بود، کلاه نعل کرمانی در سر، ترکیب غریبی سده بود. آقا مردک هم آمده بود، از شهر باکو چولو.

شب را بعد از شام قرفی شد، تقال آمد، قدری نقل گفت، بعد خوابیدیم Tadj Gollemoltter محمدتقی خان شمرانی باپرش امشب پیدا شدند.

روز سه شنبه [۹ شوال]:

صبح از خواب برخاسته رفتیم حمام. بعد سوار شده ناهار شدید می بسیار بسیار سرد می آمد، کالسکه را دیر آوردند، بسیار لذت کرد. بعد سوار کالسکه شدم. رانندیم از جنگل برای دیر. اما به دیر نرسیده در جنگل به ناهار افتادیم. طولوزون، یحیی خان روزنامه خواندند. همه پیشخدمتها بودند. مصاف سر سواری آمد، فضولی کرده اسب دوانی کرد.

بعد از ناهار سوار شدیم رو به سیاه برده، امین خلوت و کاشیها، صاحب جمع و تازی ها، نفر و کله کوها، همه رفته اند. امروز به کوپر (۳۸) و آخر جنگل، متصل دسته دسته آهو بود که از طرف آنها گریخته، به سیاه برده می آمد. اما باد پدرو سوخته نمی گذاشت شکار بشود.

خلاصه من، میرشکار، سیاچی، ابراهیم خان، آقا گسترخان، قهرمان خان، آقا وجیه، آبدار رفتیم جلو، سواره ها عقب ماندند میرشکار را هم برای یک دسته آهو پیرت کردم رفت، توانست کاری بکند. من دو دفعه جلو گرفتم، تنگ نینداختم، نشد بیندازم، بعد یک دسته آهو از چپ به راست آمد، اسب انداختم دماغش را خوب بریده



جاسوار و آدم بود، چیزی ندیدم. در این بین ملک منصور اشکرک از شهر آمده بود، به حضور رسید، قدری موخرف گفت. بعد جوابیدیم.

Chemsodole

روز چهارشنبه ۱۰ [شوال]:

صبح رفتم حمام، بعد سران شده از رودخانه گذشته رفتم برای کمه اردک. ناهار را نزدیک کمه خورده، بعد با میرشکار، محمدرحیم خان، علی رضاخان، موجهول خان، افشاربیک، سیاچی و فیره رفتم کمه، کمه را آبی بسیار خوب ساخته بود. هر قدر نشستیم چیزی نیامد. بسیار خفیف شده برگشتیم منزل.

عصری سترهای خودمان و مردم مثل امیراخور، رحیم خان سرهنگ، رحمت الله خان را دعوا انداختیم، تماشای زیادی داشت، عوام و خواص اردو همه به تماشا آمده بودند. حاجی مشدقلی آقا امروز در سرناهار اشعار غریبی تازه گفته بود، خواند (۳۹)، بسیار بسیار خندیدیم، خیلی نامزه بود، ترجیح بندی (۴۰) گفته بود، ترجیح این بود، مرجبا، مرجبا، مرجبا، واقعاً طوری مزخرف گفته بود که امکان ندارد دیگری بتواند این طور بگوید.

رسیدم نزدیک در، تاخت، برزور، بانفک نه پر ۴ باره انداختم، به تکه بزرگ خورد. قدری راه رفت. تازی دانه‌های ما رسیده تازی کشیدند، ده قدم برده گرفت. رسیدیم تکه ده ساله بسیار خوبی بود، با وجود باد شدید الحمدلله شکار خوب شد. بعد دیگر شکار نرفته به کالسه نشسته راندم.

نزدیک اردو یک آهو درآمد، ماده، بسیار حسنه و مانده. همه سواره‌ها دوانده تفنگ زیاد انداختند نخورد. سیاچی، آقاجیه و غیره تازی کشیدند. سیاچی آمد که تازی یورقه گرفت. رحمت الله آمد، گفت من با ۴ باره زدم.

خلاصه وارد منزل شدید. شکاری که امروز شد از این فرار است: من زدم [یک اعدد، پسر مظفرالدوله با آدمهایش ۶ عدد، رحمت الله [یک اعدد، ولی [یک اعدد، عباسقلی خان لاریجانی [یک ا عدد، پسر قهرمان خان [یک ا عدد، تازیهای سیاچی ۲ عدد، امین خلوت رفته بود کویر ۷ عدد فرستاده بود، پسرش آورد، می گفت امین خلوت در کویر زمین خورد، دو سه عدد دیگر هم آوردند.

شب بعد از شام مردانه شد، محمدرحیم خان را آوردم گفتم تو امروز چه کرده لای، گفت هیچ، رفتم جنگل آهوگردانی بکنم. همه

شب بعد از شام مردانه شد. حکیم طولوزون آمد، کتاب مصححکه، موسیو و بوبوآرنا می خوانند، با اشکانش تماشا کرده بسیار خندیدیم. بعد خوابیدیم.

روز پنجشنبه ۱۱ [شوال]:

امروز باید رفت محادی دیر بهرام، لب رودخانه شور منزل کرد، صبح از خواب برخاسته سرحمام رخت پوشیدیم. بسیار سرد بود، حد سوار کالسکه شده رانندیم. از سیاه برده سواره ها و غیره همه بودند. امین خلوت و غیره رفته اند کویر، امیراخویر هم نبود. سیاچی هم نبود. رانندیم. دو فرسنگی که رفتیم سوار اسب شدم. تفنگ بر دوش، میرسکار و غیره بودند. آهو(ها) از جنگل تک تک می آمدند. در جنگل جنو در تکه آهو را گرفتیم. زمین خاز و غیره بود، اسب نمی دید، آهو از دور گذشت، انداخیم. تکه زخمی شد، رفت. بعد نزدیک رودخانه شور یک آهو می تکه آمد. اسب انداختم، روی ناختم زدم، افتاد. تکه چر بود، بسیار دوق کردم، همانجا پیاده شده رفتیم کنار رودخانه به ناهار افتادیم. آفتاب گردان بند نمی شد، نوی کالسکه ناهار خوردیم، در این بین سه آهو از جنگل سواره دوامده آوردند، یکی از آنها از گال رودخانه جست آمد کنار رودخانه، مارا دید زد به آب رودخانه غرق شد. بعد در آمد، جلر رودخانه گال بزرگی بود، خواست بجهد بالا، نشد، افتاد زمین، دو سه دفعه جست افتاد زمین. زیاد تماشا داشت، تازی کشیدند، این دفعه از گال جست رفت، تازی هم نگرفت.

حاجی مشهدقلی آقا باز شعر خواند، پیشخدمتها بودند. بعد از ناهار سوار شده از رودخانه گذشتم، شتر کلابی قدری بودند. بچه زاریده بودند. تماشا کردیم، از آنجا رفتیم دیر آنجا را سنا کرده آمدیم منزل. یک خورگوش هم زدم، یک تکه آهو میرسکار، یک تکه آهو ولی زدند. یک تکه هم غلامان شاعون آوردند، چهار ساعت به غروب مانده آمدیم منزل.

الحمدلله خوش گذشت، یک آهو هم جلوداران آوردند، صاحب جمع به کویر رفته بود، دوازده عده تکه آهو بزرگ با تازی گرفته آورده بود. سه چهار آهو هم امین خلوت گرفته بود.

شب، بعد از شام مردانه شد، طولوزون، یحیی خان، محقق و غره آمدند، تازچی، سنخورچی آمده قدری زدند. بعد خوابیدیم... Unchi Kamulom...

روز جمعه ۱۲ [شوال]:

باید رفت به حوض سلطان، صبح چهار از دسته رفته سوار شدیم، راه کالسکه خوب بود، رانندیم، همه سواره ها و اهل اردو بودند، رو به مشرق رانندیم، راه امروز پنج فرسنگ می شود، از دامنه کوه مره که در طرف دست راست بود گذشته منزل رفتیم. التی نیم فرسنگ به منزل مانده پیدا نبود، منزل در گودی است، بین راه به ناهار افتادیم، بعد از ناهار سواره رفتیم به ناهارگاه حرم. رفتیم، زنها را تماشا کردم. بعد رفته باز کالسکه نشستم، دو دفعه ابراهیم جان آمد که آهو

می آمد، از کالسکه در آمده سوار شدم. آهوها بد رفته بشنگ تینداختم. امروز چیزی نرودم، ما آهو از سمت کویر خیلی می آمد، از عقب ما می گذشت. هانم، سیاچی، علی رضاخان، محمد علی خان و غیره و غیره به کویر رفته بودند. مردم با تازی و تفنگ شکار کردند میرسکار یک اعدده، آبی یک اعدده، رحمت الله ایک اعدده، دانی انیس الدوله ایک اعدده، محقق با تازی و دعوائی. با سیاچی ایک اعدده، سیاچی با تازی ایک اعدده، منک ایرج میرزا با هادی خان، دبیر اسنگ و دعوائی ایک اعدده، بغدادی دیگر غلام منفرد گرفته زده بودند.

سه ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم، آقا سعید از شهر از جانب والده شاه آمده بارخانه آورده بود، آقا مستوفی و غیره بارخانه فرستاده بودند.

هوای اینجا خوب و ملایم است. بعد از شام قرق شد. پیشخدمتها، طولوزون و غیره آمدند، ایژامه را تمام کرد. شب مهتاب خوبی بود خوابیدیم. ... Enis ...

روز [شنبه ۱۳] [شوال]:

باید رفت به بل سلاک، صبح از خواب برخاسته رفتیم حمام، رخت پوشیده سوار شدم، رفتیم کاروانسرای میرزا آقاخان را تماشا کردیم. چاپارخانه، آب انبار بود، سربازی کفتار زنده بزرگی گرفته بود، ولتی کردم. قدری از سواره ایتانلو آمده بودند، دیده شد.

بعد سوار کالسکه شده رانندیم، راه کویر است، مثل کف دست حاجی محمد حسن بیک از شهر آمده بود، دیشب پسر حاجی میرزا رحیم آمده بود، رانندیم و دیدیم دو سه آهو از سمت چپ آمد، رخت به راست نگرفتیم، سه فرسنگی که راه رفتیم، دست چپ نوی کویر به ناهار افتادیم، زمین خیلی صاف و خوب بود. قدری اسب بازی با نیزه کردیم، یحیی خان، محقق هم بازی کردند، خوب اسب بازی کردم، حد عرفانچی را گفتم نیزه بازی کرد. خندیدیم، طولوزون و غیره همه بودند.

بعد از ناهار سوار شده رانندیم. دو فرسنگی که رفتیم به کاروانسرای صدرآباد رسیدیم. آب انبار و غیره داشت. خراب است، باید تعمیر شود. از صدرآباد که می گذرند کویر تمام می شود، زمین سنگلاخ است و سفت، یک فرسنگی هم رفتیم از ماهوره های کوچک گذشته جنگل کم وارد و پیدا شد، اردو کنار رودخانه بل دلاک افتاده است. من رفتیم لب رودخانه دم چادر محمد رحیم خان، آب زیادی داشت، رودخانه گل آلود می آمد.

هوا امروز آبر و قدری سرد بود، وزد سرآیدیه شدم، باد شدید آمد متعجبها(۴۱) را انداختم. بعد باران آمد، بعد هوا صاف و خوب و ملایم شد.

احمدخان از شهر آمده بود، با شاهراده پیشخدمت پسر پویز میرزا جقه و جواهر آورده بودند. نور محمدخان پیشخدمت هم از شیر آمده بود. در صحرا دیدم کتابچه عراقی دیوانخانه را آورده است. از وزیر خارجه، (۴۲) سردار، امین الدوله و غیره کاغذ زیاد رسیده بود. جوابهای وزیر خارجه را عصری نوشته دادم بردند.



شدم. هیچ کس نبود رفتم دم پل و کاروانسرا، عبور از پل نمی شد. بینه و شتر و غیره گرفته بود، های های غریبی بود. از زور باد و سرما نشنید روی اسب ایستاد، یباده شده رفتم به کالسکه، فدری نشستم، راه باز شد. سوار شده رفتم، از پل گذشته دو سه چشمه پل خراب شده است. باید ساخته شود.

بعد سوار کالسکه شده رانندیم باد بسیار شدیدی می آمد، مردم هیچ حالتی نداشتند، اگر منزل شهر قم نبود همه مردم می مردند. سه فرسنگی که رفتیم دست چپ به نهار افتادیم، بسیار سرد بود، حکیم آمد، فدری روزنامه خواند، جفه (۴۳) سرداری الماس استعمال شد، اما بسیار می سزه، دو این سرما.

به کالسکه نشسته رانندیم، از شاطر آینه خوانستیم، مدتی طول کشید بعد دیدم آئی آمددم کالسکه گفتم آئی، نه وار (۴۴)، گفت شاطر آمدخواست، معلوم شد شاطر عوض آینه آئی را آورده است.

خلاصه راه امروز ۴ فرسنگ می شد، سر راه چند قلعه و آبادی و قهوه خانه منحوس میزای البرز کرده است. به خاک فوج رسیدیم، حرم آنجا بودند، اقامتچول ما شاهزاده های قعی و غیره و غیره به

شب بعد از شام قرق مردانه شد. باز خواب کاغذهای امین الدوله و غیره را نوشتم. آقا سیمان چند روز بود ناخوش بود، امروز عصری دیدم آقا چمان چمان آمده بود، به سراپرده، می گفت فلتم درد می کرد.

شب بعد از شام مردانه شد، فدری صحبت شد، مهتاب خوبی بود و هوا گرم و آرام بود. Ulirasi کوچک.

روز [یکشنبه] ۱۴ شوال :

باید رفت به شهر قم.

دیشب بی خوابی سرم زده نصف شب باد مغربی برخاست، بسیار بسیار شدید طوفان کرد، ابر شد، باران آمد، برف آمد، بعد هوا صاف شد اما باد شدید شد. جمیع نجیرها افتاد، چادرهای اندرون مردم همه خراب شد، آئی صبح خوابم تیرد و بسیار سرد شد.

صبح با کسانت هر چه تمامتر از خواب برخاستم، مردانه رفتم حمام بصورت لخت، هر کس احوالات دیشب خود را تعریف می کرد چادر پسر علی رضاخان و غیره خراب شده بود، رخت پوشیده سوار

استقبال می آمد، معرفی می کرد، میرزا سید یوسف گیلانی یعنی تفرشی نایب الحکومه است، جلو آمد. امیر آخوَر یا حاجی ملا صادق مجتهد و غیره آمد، استقبال چو زیادی بود، اما از باد و سرمای شدید ممکن نبود سوار شوم. نزدیک شهرسوار شدم، از رودخانه گذشته خیلی آب داشت، از دریچه به عمارت از آنجا به زیارت رفتند، سر قبر شاه مرحوم خاقان مرحوم رفتند، آمدیم در تالار سلام، قدری خوابیدیم، نقل نقل گفت بعد الاچین گفتم در جایی زدند، زیاد سرد بود، شب را آمدم بالاخانه، پیدا کرده شام آنجا خورده در بالاخانه بلافاصله بعد از شام خوابیدیم. الحمدلله خوب خوابیدیم، زها هم عصری زیارت رفتند، گربه کوفته جندی است مست شده است.



اقام محمد کریم شیرازی پیشخدمت قدیمی ما که در آخر متولی مقبره شاهنشاه مرحوم شده است، ملاحظه شد، با کلاه بلند قدیم و لُجه شیرازی، محمد هادی میرزا روز ورود استقبال آمده بود، چند بوکر چکنه و پایوی لکنه، (۴۵) معلوم شد توقف شاهزاده چندی است در قم است.

متولی باشی عمامه سبز بسیار بسیار بزرگی دارد، (۴۶)..... کتزارهای حضرت عبدالعظیم علیه السلام که در عظم خلقت مشهور دور و نزدیک است باید بشود.

قبر آقای قرآن خلوت در قم ملاحظه شد، سوال شد اینجا چه می کنی؟ (گفت) دو ماه است اینجا زیارت می کنم. پسر ملاهاشم مرحوم متولی قبر فهردمان هبرزای مرحوم در سفر قبر او ملاحظه شد، به ملاهاشم بسیار شبیه بود اما بی زبان فقیر بود، برخلاف پدرش. در توقف قم رودخانه را گرفته مدتی رو به جنوب رفتم. مبارک الدوله از تهران آمده بود، ملاحظه شد.

دو خرگوش یک تپه زدم، تپه کمی بود، رفتم به ماهورهای فرم بودسه گرگ بودند، خوب می شد زد، ولی واقفتر خان رفتند سر زنند پایین باید، بد سر زدند، رفتند بالا، مدتی گنتم، برگشتم منزل.

رفتم زیارت، میرزای البرز، امیر آخوَر و غیره بودند، فرمایشات تعبیرات و غیره شد. متولی الممالک سر قبر پدرش را گنج بری می کند و خوب می ساخت.

ملاهای قم: آقای سید حواد است، حاجی ملا صادق، آقا حسین اصفا سرد خوبی است، آن دو نفر دیگر با هم بسیار بد هستند. حاجی ملا صادق بسیار بسیار شبیه است به میرزا نصرالله گمرک، حاجی میرزا غنی مقدسی ساعت زنگ دار بزرگ خوبی ساخته است، سبیل کار می کند و زنگ می زند، حاجی میرزا علی مقدسی دوشب به مراجعت مانده رسید به قم، ناخوش بوده است با چهره زرد زعفرانی، باقی دگر خودت می دانی.

حسینلی خان برادر خاقان مرحوم اسلحه خودش را در وقتی که اینجا در بیست بوده است وقف حضرت صاحب الزمان (ع) کرده است، متولی باشی اسلحه ها را در صحن ایوان حضرت چیده نشاند، گردنم، اسبابی بسیار خوب بود، کلاه خودی بود زمررد و لعل

نک نک داشت و یک یاقوت کیودسار خوب داشت. نیزه بود کلونی طلای مثبت کاری بسیار خوب، قداره های خوب، یک شمشیر مرصع زرگری هندی داشت، بند شمشیر نیم های کوچک روی بنهما یاقوت نشانده بودند. زره قاجاق، (۴۷) زنگ طرازی، (به ا عکاس باشی حکم شد عکس اسلحه ها را انداخت. آقا سید حواد بسیار ملای (۴۸).... زبردستی است.

یک روز رفتم تلگرافخانه (۴۹) که عازبنا (۵۰) آورده بودند به یکی از بالاخانه های مدرسه نزدیک صحن، با تهران و غیره حرف زده شد. شاهزاده اعتضاد می گفت ساعدالملک خیلی ناخوش است بطوری که مابوس بودند، ۹ روز است ناخوش شده است. حبیب دیوانه، محمدعلی خان محقق می گفتند اینجا آمده است.

طوایفی (۵۱) که در قم هستند.

زند، خلیج، حاجی حسین، بیگدلی.

حاجی معصود رضاخان زند از اعیان قم است، با معصود رحیم خان خویش است، به اقرار خودش. هشتاد و پنج سال دارد، اما حکیم نظر علی می گفت بیشتر از هشتاد و پنج است. خیلی هم با نیه و گردن قوی است، شبها شغال زیادی در شهر صدامی کند، مثل مازندران.

دختر صاحبقران میرزا زن متولی قبر خاقان مرحوم است، میرزا علی محمد، بدگلی هم نیست، مالک منصور میرزای گفت با آنها همسایه هستیم. شب دیدم قال مقال غریبی از خانه آنها بلند شد ای همو جان، گشتند، زدند، ملک منصور خریه پیدا نکرده ماشه پیش بخاری را برداشته رفته بود آنجا، شخصی بود آمده بود اندرون، میرزا علی محمد به عریزه کفش خودش را می خواست، گو پا در مقبره خاقان در دیده بودند، اشک را که دیده بود گریخته بود، اشک در کوچه ای دروب خانه ادیب الملک او را عقب کرده بود، پایش آدر (سوراخ رفته زمین خورده بود، به آن شخص برسیده بود.

امیر آخوَر قدری تب کرده ناخوش شد، الحمدلله خوب شد، دختر صاحبقران میرزایی که بالا نوشتم زن میرزا اسدالله تلگرافچی برادر میرزا علی اکبر متولی قبر خاقان است. میرزا علی محمد که نوشته ام پدر میرزا علی اکبر است مرحوم شده است. میرزا علی تقی حکیم الممالک شبی که صبح می خواستیم برویم تهران آمد قم، بسیار خنثیف بود.

روز جمعه ۱۹ شوال :

از قم رو به تهران حرکت شد، منزل اول بل دلاک است. موافق معمول، صبح از خواب برخاسته رفتم حمام گلی عمارت قم. رخت عوض کرده وضو گرفته همه زنها بودند. بعد آمدیم بیرون رفتیم زیارت. شمشیر مرصعی حمای کزده، سردازی مذهب سیه گلایون سفیدی پوشیده رفتم زیارت.

ناصر الملک که از مسیله به شهر تهران رفته بود امروز اینجا آمده بود، در صحن ملاحظه شد، باره ای نوشته جات از وزیر خارجه و غیره آورده بود.



پژوهش‌های مردم‌نگاری و مطالعات تاریخی

خارجی را خوانده جواب نوشتم.
بعد از شام قرق مردانه شد، تیمور میرزا از شکار آمده چیرهای
عجیب گرفته بود؛
درنا دو عدد زنده، ترم‌تای [یک] عدد زنده، قرقی [یک] عدد
زنده، توکاتیر، قازالاقی.
خلاصه شب را بعد الحملله خوابیدیم. Chemsudole....

روز شنبه [۲۰ سوال]

صبح بیدار شده حمام رفتم، بعد سوار کانسکه شده رانندیم،
منزل خویش سلطان است، کانسکه در کویر بسیار بسیار خوب راه
می‌رفت، صاف، خوب، سوار شاهسون را فرستاده‌ایم که از دست
چپ آهو بدواند، الی آخر کویر چیزی در نیامد. آخر کویر سوار اسب
شدم خیلی رانندیم باز چیزی نشد. معماریاشی از شهر آمده بود
ملاحظه شد رفت قم، برای تعمیرات آنجا. من رفتم روبه منزل، آن

بعد آمده از درجه اندرون سوار شده رانندیم، از رودخانه
گذشته، امیر آخور آمد احوالش خوب بود، قدری صحبت کردیم، بعد
او مرخص شد، ملک منصور میرزا هم رفت قم که پیش امیر آخور
باشد.

کرکی در سر راه نشسته بودند رودخانه، به میرشکار گفتم
رفت به مارق (۵۲)، ننگ انداخت نرد، خفیف شد، بعد قدری با
رودخانه آمدیم، شیو پیدا شد، قوش انداختند، قوشها تپور را می‌بردند
به جاه، بندهای بدداشت، یعنی چاه بود، تیمور میرزا هم پیدا شد.
خلاصه کنار رودخانه به ناهار افتادیم. از این قرار از پیشخدمتها
اگ قسم دویدند. شاهزاده، الله علی، آغاوجیه، عرفانچی،
موجول خان (۵۳) شاهزاده بیشتر آمد، بعد از ناهار رفتم، به راه افتاده
به کانسکه نشستیم، رانندیم.

هو امروز بسیار خوب بود. سه ساعت و نیم به غروب مانده آن
طرف رودخانه در جای آن دهعه جادر زده بودند. نوشتجات وزیر

وقت از عقب آهوی زیادی آمده من دور بودم، سوارها، تازی دارها در صحرای دوانند، چند آهوی گرفته ورده شد.

آقاو جب، میرزا عبدالله به شراکت هم یک آهوی تازی، جلوداران به تازی یک آهوی، میرشکر زده بود ایک اعدد، رحمت الله زده بود ایک اعدد، سیر مظفرالدوله زده بود [یک اعدد، سه چهار اعدد دیگر شکار کردند، سه ساعت به غروب مانده آمدم منزل.

امروز سه نهار گانه ملیجک گریه سیری خان را آورد، بسیار می ترسید سیری، آخر نفس گریه ها را آوردند، سیری را گذاشته آنجا بردند.

امروز عصری در سربارده قرق زمانه که شد، یاد نندی آمد، نجرها را حیواناند، زنها طیبند توی آلاحق من، جعفرقلی خان برادر سیاحی عصری با سنگ زیر چشم ملیجک را زد زده بود، زخم کرده بود، گفتم برود بیرون، دیگر اندرود بیامد، بسیار پسره شیطانی است. انیس الدوله می گفت دیشب غول بیابانی دیدم، بعد از شام مردانه شد، سنتورچی، تارچی آمدند، بقدر نیم ساعت زده رفتند.

امروز دبیرالملک گفت که ساعداالملک در شهر مرحوم شده است، خیلی به نظر تعجب آمد، روزی که به مسیله می آمدم صبح بود و سوار بود، در کتاب خیلی هم آمده، اما بدرنگ و زرد و غلیظ بود مزاجش خوب نبود، عصری نوشته بودند، یعنی یحیی خان کاغذی مرستاده بود، آنها نوشته بودند، مظفرالدوله میرزا ابراهیم خان خسته هم فوت شده است، در شهر، او هم غلیل التزاج بود، خدا هر دو را رحمت کند، چه باید کرد، محقق می گفت یعنی خان عصری خش و ضعف کرده است، کلاهش را دور انداخته بود، بی حال شده بود، حکم طونوزون را خواسته بود، آورده بودند، اما خوب شد، بعد از شام مردانه شد.

امروز تیمور، درانی زده در روزی را نسبت بریه شفق داد، خوب پرند و گرفت، آفرین.

روز یکشنبه ۲۱ [شوال]

امروز باید رفت به کنارگرد، (۵۴) دیشب یاد نندی می آمد، صبح برخاسته سوار کالسکه شده از راه خارج شدیم، سوار رفته بود از طرف دست چپ آهوی براند، سواره شاهسون اینانلو رفته با کالسکه نا رسیدیم سرتیه ماهور ناهار انداخته نشستم به ناهار، سواره ها رسیدند، آهوی زیادی آمد، محمدرحیم خان تازیهای محقق، خود محقق و غیره را فرستادم دست بالا، آهوها همه برای محمدرحیم خان رفتند، از قاری که محقق می گفت از نزدیک محمدرحیم خان گفتگ انداخته زده بود، در بین ناهار خوردن آهوی آمد، من دست چپ سوار شده دواندم، شد آهوی برتم، یعنی گفتگ، لیندا حتم، بعد باز آمدم آفتابگردان دیگر اشتها رفته بود، چیزی نخوردم.

بعد سوار شدم به کالسکه، انتادیم به سیلانی در به راه رفتیم، چون خیلی از راه خارج شده بودیم، نیم فرسنگ، بیشتر رفتیم، به راه رفتادیم، ملک الموت دره بود، یک فرسنگ بیشتر طول داشت، در این

بین آهوی از جلو از ماهورها آمد، از کالسکه پیاده شده سوار شدم، قدری دوامده آهوی رفت، نشد تر بندارم، باز آمده به کالسکه نشستم، از ملک الموت دره که رد شدیم صحرایی هم طی شد به رودخانه شور رسیدیم، حاجی میرزا ایک، سنی خوبی بزرگی عالی بنایی برداشته، هنوز طاق زده است، خودش هم اینجا بود، ما از آب گذشتیم، قبری رفته در شکه ما را با معبر تعمیر کرده فرستاده بود، یعنی خان هم اینجا بود، رانندیم، یعنی در همان کالسکه قدیمی، بعد از مسافتی به ده زین رسیدیم، از رودخانه کنارگرد رد شدیم، بعد از رودخانه کرج هم رد شدیم، بعد از روی پلی که تازه در روی سیاه آمد، ساخته بودند، از رود شدیم، پل را میرزا ناصرالله مستوفی گرانگانی ساخته است، خوب بلی بود، بعد به کنارگرد رسیدیم، زده اینجا بود، امروز آهوی سکار شد، یکی آبی زده، یکی رحمت الله، یکی برادر کورناره میرشکر زده بود که تازه این برادر را دیدیم، دو سه نای دیگر آوردند.

امروز راه هفت فرسنگ بود، خیلی راه بود، در ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم.

شب بعد از شام قورق شد، مردانه، بعد خوابیدیم، Unchi..... نصف شب سه ساعت به دست مانده ماد شدند سختی آمد که بسیار ترس داشت، من در الاچق خوابیده بودم، اما روی الاچق پوش بزرگی زده بودند، یاد نکان بر زور می داد، همه تحیرها را شکست و انداخت. پوشها را پاره کرد، گرد و خاک غریبی شد، من برخاستم، سرداری پوشیده، کلاه دریایی گذاشته رفتم بیرون، جنایی محفوظتر از چادر خلانندیده یک، چراغ هم آنجا برده ایستادم. آقا محراب، آقا علی، پرده را گرفته، یادو باران شدیدی می آمد، بقدر یک ساعت آنجا توی سرما ایستادیم حاجی سرور را فرستادم برود اندرون ببیند چه هست، رفت آمد گفت چادرها هست، ایس الدوله در الاچق خوب است، موسی، موسی الاچق داد می زد، می ترسید، او را هم بردند اندرون، وقتی که من توی خلا ایستاده بودم رحیم گنه که آمده بود میخ چادرها را می گویند، با یک نفر فرانس متصل دعوا می کرد، حرف می زد.

خلاصه رفتم اندرون، الاچق کنیزهای انیس الدوله چون رویش پوش نداشت محفوظ بود، انیس الدوله هم اینجا بود، الاچق ریخته پاشیده، بزاران هم چنگه می کرد، رختخواب انیس الدوله را آوردند انداختند، یک طوری ناراحت آنجا خوابیدم، صبح برخاسته رفتم حمام رخت پوشیدم (۵۵).

دیشب زن عمو غول بیابانی دیده بود.

حلامه سوار کالسکه شده رانندیم برای تهران.

روز دوشنبه ۲۲ شوال است :

باز ماد شدید بسیار سرد می آمد، در روز نقشه نظم تیب و سوازی را کشیده به امین خلوت و کیکچی باشی داده بودم، امروز خیلی نظم بود، رانندیم، از که کنارگرد گذشته، جلگه تهران پیدا شد، دیشب برف آبی فصرها جز زده بوده است، بسیار بسیار سرد بود، آفتاب را هم آبدار رفت به دهاتش که چند سب بماند، یعنی جان (۵۶)



آمده، بخاری آتش کرده جای حاضر بود.

عصری رفته اندرون همه زنها بودند، خیلی غصه خورده بودند از نبودن ما. گنبد خانم، والی زاده بودند. کلثوم در نظامیه است، نواب خانم می گفتند ناخوش است.

الحمد لله تعالی سفر مسیله و قم به حیر و خوبی به اختتام پذیرفت. والسلام.

گفتند زینب خانم زن مرحوم ملک قاسم میرزا فرات شد. (ابراهیم خان هم فوت شد.



بعد از ورود از قم هواها خیلی سرد شد، یعنی بطوری سرد شد که هیچ سال ندیده بودم، سرمای زننده، بادهای سوزناک، ابرهای شدید، اماتمی بازید، مگر دوروزی کولاک برفی کرد، باز ایستاد. یک روزش من رفته بودم عصری میدان مشق دیدن چناردی که سابقاً ایلچی انگلیس پیشکش کرده بود زده بودند. بعد از تماشا رفته لاله زار، در اطاق عمارت بالا نشسته میرزا علی نقی و غیره همه بودند. لیموی شیرین زیاد خوردم، عمارت خوب نبود، با آقاندانی کج خلق

هم دیشب در خلایق بوده است امروز دیگر از گذشته که گذشتم، خیلی راندم، به ده حسین آباد مرزعه عباسقلی نرسیده کنار جاده به ناهار افتادیم، بوی کالکه ناهار خوردیم، حرم آمد از پهلوی وارد شد، چای از خراسان آمد، در راه نوشتجات (۵۷) را از امین السلک گرفته مختصری خواندم. افشاربیک، می گفت کلاه مرادینب یادبرد، حالا هم می برد، کم شد.

فاصله ای اس رفت. کاکاسیاه قره چاقی هم روی بار بود، کاک را گرفته آوردند، خیلی میاه نره جری بود. گفتم کیستی، کجا می روی، گفت اسمم محبوب است، غلام آقا محمد رضا قی تاجر بزدی، می رویم به بزد، در بار هم سانی و اسباب دیگر داشتند، یک تومان به غلام دادم.

خلاصه بعد از ناهار رفته رو به نهران، راندم الی شهر، باد سرد شدید آمد، دو ساعت به غروب مانده از کوچه شمس العمارة داخل باغ شدیم. گفتند جعفرقلی میرزا برادر نصرت الدوله در تبریز فوت شده است، ابراهیم خان برادر معتدالدوله مرحوم هم در حالت نزع است، حاجب الدوله، حاجی رحیم خان بودند، محمدعلی خان پیش

یادداشتها:

* متن تصحیح شده حاضر شامل خاطرات ناصرالدین شاه در سفر به قم می باشد که در سال ۱۲۸۹ ه. ق. یادستخط شخص شاه به رشته تحریر درآمده است. ر. ک. سازمان اسناد ملی ایران. شاه بیوتات. آلبوم شماره ۸۷. ص ۶۰۴-۶۰۰. همانطور موجود در این مقاله نیز برگرفته از کتاب گنج پیدایه کوشش بهمن جلالی، انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور می باشد.

۱. اصل: مجه
۲. اصل: آگشته
۳. اصل: در متن خاطرات ناصرالدین شاه بجای عنوان «اشتباه» «رمضان» درج نموده است.
۴. مسیبه، نام یک آبادی نزدیک قم یا عرض جغرافیایی ۳۴ درجه و ۵۰ دقیقه و طول جغرافیایی ۵۱ درجه و ۳۹ دقیقه و ارتفاع ۷۹۵ متر از سطح دریا. دکتر محمدحسین پاپلی یزدی، فرهنگ آبادیها و مکانهای مذهبی کشور، پیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷. مشهد. ص ۵۳۵
۵. اصل: طهران
۶. قائم مقام، میرزاصادق یا میرزااحمدصادق نوری قائم مقام نادر و امیر رافضخان نوری صدر اعظم، امین الدوله نیز لقب وی بود ولی زمانی که مورد غضب شد قرار گرفت این لقب به فرخ خان امین الملک داده شد. ر. ک. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۲، ص ۱۶۸-۱۷۱.
۷. اصل: جمعه
۸. سردار کل، عزیزخان مگری سردار کل وزیر جنگ که در زمان این سفرنامه وزیر جنگ بوده است.
۹. ساعدالملک، میرزااحمدخان ساعدالملک یگانه فرزند میرزانی خان امیر کبیر از همسر اول بوده است که در سال ۱۲۵۴ تولد یافته و در سال ۱۲۷۵ سی از عزل میرزاآقخان بوری به منصب سریشی نایل و در سال ۱۲۷۶ ملقب به ساعدالملک شد. در سال ۱۲۷۷، باست قشون آذربایجان به وی واگذار گردید و مطابق همین سفرنامه در سال ۱۲۸۲ در گذشته است. ر. ک. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۱، ص ۹۴.
۱۰. فرهاد سردار منظور فرهاد میرزا معتمدالدوله عموی ناصرالدین شاه است.
۱۱. امین نظام، محمدصادق خان قاجار شامیانی امین نظام.
۱۲. امین خلوت، منظور میرزاغلامخان امین خلوت است.
۱۳. اوباب الملک، سعدالعلی خان اوباب الملک، پسر بزرگ حاج علی خان مقدم مراغه ای حاجب الدوله. ر. ک. مهدی بامداد، همان ج ۲، ص ۲۷۱.
۱۴. امین الدوله منظور فرخ خان امین الدوله است.
۱۵. فرهادچی، احتمالاً منظور محمد حسن خان اعتمادالسلطنه بعدی است.
۱۶. اعتمادالسلطنه احتمالاً منظور حاجی علیخان مقدم مراغه ای است. کلمه استعماله این دلیل بکار رفته که وی در همین سال در گذشته است.
۱۷. سیاحی، ناصرالدین شاه همه حامه های خان را با نام سیاحی یاد کرده است.
۱۸. منظور آقاخان اقبال السلطنه ملقب به عکاس باشی است.
۱۹. امین الله لک منظور پاشاخان امین الملک است.
۲۰. اصل: قاف الاق، غاز الاق یکی از پرندگان خواننده از خانواده چکاوک است که در سواحل بحر خزر و دامنه های البرز نیز فراوان است.
۲۱. منظور محمد امیراعلی خان صدیق خلوت معروف به چرتی می باشد.
۲۲. شاهزادگی بزرگ، منظور محمدقلی میرزا شاهرخ باشی است.
۲۳. دو کلمه جهت رعایت شان قلم حذف گردید. از این به بعد هر کجای این مقاله که آتش بازگردد، کلمه ترحم می دهد همین دو کلمه است که حذف گردیده است.

۲۴. دبیرالملک، میرزااحمدحسین دبیرالملک فراهانی
۲۵. اصل: برخواست
۲۶. منظور نهمه است که ورته ای است معادل هفت قدم و دو بخود (فرهنگ نقیسی)
۲۷. شفق از پرندگان شکاری است که سفر نیز نامیده می شود. از گونه های باز است که بومی مناطق سردسیر است برنده ای است بسیار زیبا و خوش خط و خال... (ر. ک. روزنامه سفر گیلان ناصرالدین شاه قاجار، دکتر منوچهر ستوده، چاپ گیلان، ۱۳۶۷، ص ۱۰۴).
۲۸. امیرانخور، رئیس اصطبل، رئیس اصطبل سلطنتی (لقب نامه دهخدا)
۲۹. اصل: قورق
۳۰. علام الدوله، منظور محمدرحیم خان علام الدوله است.
۳۱. اصل: خرابانده.
۳۲. شاب: جانی که در آن آب استاده و در آن علف و نی برود.
۳۳. اصل: قاز
۳۴. سفار: نوعی پرند، اصل: هفار
۳۵. طوئوزان، دکتر طوئوزان فرانسوی که از اعضای قنصل فرانسه بوده است و در سی هشت سالگی به خدمت ناصرالدین شاه درآمد و تا پایان کاری در ایران ماند. ر. ک. دکتر عبدالحسین نوئی، شرح حال عباس میرزا ملک آرا، ص ۳۷۸
۳۶. میرزا نظام، میرزا نظام الدین خان مهندس السالک متولد ۱۲۶۰ ه. ق. در فربه موزاماد کاشان و از شاگردان اعرافی به اروپا در سال ۱۲۷۵ ه. ق. ر. ک. مهدی بامداد، تاریخ رجال ایران، ج ۴، ص ۳۸۷.
۳۷. ناصرالملک، منظور محسودخان ناصرالملک همدانی جد میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک می باشد.
۳۸. اصل: کبیر
۳۹. اصل: خاند
۴۰. اصل: تریج
۴۱. تجیرا پرده کشف تریبایی که عموماً با پرده حمل می شود (لقب نامه دهخدا)
۴۲. وزیر خارجه، منظور میرزا سعید انصاری مؤمن الملک است.
۴۳. جقه، جقه ای ساخته از پر پرندگان که بر بالای پیش کلاه پادشاهان ایران است (لقب نامه دهخدا).
۴۴. هه وار به نهجه آوری به معنی چی هست؟
۴۵. لکت: چهارتا و دو برو موی ریخته و ضعیف شده.
۴۶. در اصل بجای نقطه یک عبارت طنز آلود ۱۲ کلمه ای است که جهت حفظ احترام لباس متولی باشی حذف گردید.
۴۷. قشچاق، هاغوداز ترکی، بازو بند آهنین (فرهنگ نقیسی)
۴۸. یک کلمه نامفهوم و یا نامعلوم در مورد آقا سیدجواد حذف گردید.
۴۹. اصل: نلقرآخانه.
۵۰. اصل: عازینه
- الله اصل: طایفه
۵۱. ماری: آن تیر که از نشانه بگذرد و بیفتد، بیرون گذرند، از نشانه.
۵۲. مویول شان، غلامحسین خان صدیق السلطنه.
۵۳. کنار گرد: نام یک آبادی نزدیک تهران یا عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۲۶ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۱۶ دقیقه و ۹۴۵ متر ارتفاع از سطح دریا. دکتر محمدحسین پاپلی یزدی، همان، ص ۲۴۲.
۵۴. اصل: یوشیده.
۵۵. بعضی خان، منظور بعضی خان مشیرالدوله برادر میرزااحسین خان سپهسالار است که در تاریخ این سفرنامه آموذگان مخصوص شاه بوده است. ر. ک. مهدی بامداد، همان، ج ۴، ص ۴۳۸-۴۷۲.
۵۶. اصل: نوشته جات